

The Reality of the Person (Pudgala) in the Buddhist School of Pudgalavāda

Hossein Saberi Varzaneh  / Assistant Professor, Department of Philosophy of Religion, Religions,
and Mysticism, University of Qom, Qom, Iran h_saberi_v@ut.ac.ir

Received: 2025/07/08 - Accepted: 2025/10/11 - Published: 2026/05/02

Abstract

One of the Buddha's doctrines is the doctrine of no-substantial-self (anātman); however, this doctrine has raised questions since the Buddha's own time. One early philosophical school, called Pudgalavāda (Personalism), holds that although the Buddha rejects the existence of a substantial anātman and emphasizes the doctrine of the five impersonal aggregates (skandhas), there are instances in both the wording and the overall intent of his teachings that explicitly or logically imply the existence of something in the human being called pudgala, or person, which constitutes the "I" of the human being. This research employs a descriptive-analytical method to explain the claim of the Personalist school. First, it shows that from their perspective, there are both textual and theoretical reasons confirming the real and ultimate existence of the pudgala. It then explains how the Personalist school transforms Theravāda ontology by introducing the category of pudgala into their two-category system. Finally, regarding the nature of the pudgala, it can be argued that from the Personalist viewpoint, it is: 1) real, 2) ultimate, 3) indifferent to conditioned and unconditioned phenomena, and 4) ineffable.

Keywords: Pudgalavāda, Person, Ātman, Dharma, Skandhamissionary models, cultural resistance.

نوع مقاله: پژوهشی

حقیقت شخص (پودگله) در مکتب بودایی پودگله‌واده

h_saberi_v@ut.ac.ir

حسین صابری ورزنده / استادیار گروه فلسفه دین، ادیان و عرفان، دانشگاه قم، قم، ایران

دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۷ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۱۹ - انتشار: ۱۴۰۵/۰۲/۱۲

چکیده

یکی از آموزه‌های بودا، آموزهٔ فقدان نفس جوهری (anātman) است؛ اما این آموزه از زمان خود بودا پرسش‌هایی را به‌دنبال داشته است. یکی از مکاتب فلسفی متقدم با نام پودگله‌واده (شخص‌گرایان) قائل است که هرچند بودا وجود آتمن جوهری را رد می‌کند و بر آموزهٔ پنج اسکندای نامتشخص تأکید دارد، اما هم در عبارات و هم در تقدیر آموزه‌های وی، مواردی به چشم می‌خورد که صراحتاً یا منطقاً متضمن این هستند که در انسان چیزی به‌نام پودگله یا شخص نیز وجود دارد که تقویم‌بخش «من» انسان است. ما در این تحقیق تلاش کرده‌ایم که با روش توصیفی - تحلیلی مدعای مکتب شخص‌گرایان را تبیین کنیم. از این‌رو در وهلهٔ نخست نشان داده‌ایم که از نظر آنان، هم دلایل متنی و هم نظری در تأیید هستی واقعی و نهایی پودگله وجود دارد. سپس تبیین کرده‌ایم که مکتب شخص‌گرایی، هستی‌شناسی تراواده‌ای را با وارد ساختن مقولهٔ پودگله در نظام دومقوله‌ای آنها دگرگون می‌کند. نهایتاً در خصوص چیستی پودگله می‌توان گفت که آن از نظر شخص‌گرایان، ۱. واقعی، ۲. نهایی، ۳. علی‌السویه نسبت به امور مشروط و نامشروط و ۴. بیان‌ناپذیر است.

کلیدواژه‌ها: پودگله‌واده، شخص، آتمن، دارما، اسکندا.

مقدمه

در متون مقدس پالی، یکی از مهم‌ترین آموزه‌های مطرح‌شده این است که تحت هیچ عنوانی، چه در معنای متعارف و چه در معنای فلسفی کلمه، چیزی به‌نام نفس، خود جوهری، شخص یا آتمن (tmanā/pudgala/puruṣa و معادلشان در پالی: attā/pugala/purisa؛ ر.ک: Collins, 1990, p.71) وجود ندارد (Anguttara Nikāya, 2012, part III, section 443; Samyutta Nikāya, 2003, part IV, section 49; Conze, 1962, p.34). از این دیدگاه حذف‌گرایانه به «آنا» (anātman یا anattā) تعبیر می‌شود که به‌معنای نفی خود یا نفس جوهری ثابت است (Gombrich, 2009, p.69-70). این آموزه که به‌نحوی یکی از سنگ بناهای اصلی تعلیم بوداست (Hamilton, 1996, p.xv-xvi)، با تعبیر و تفاسیر مختلف مورد پذیرش اکثر مکاتب بودایی قرار گرفته است و آنها آگاهی به آن را از لوازم اصلی نیل به نیروانا دانسته‌اند (Westerhoff, 2018, p.54; Edelglass & Garfield, 2009, p.261). با توجه به این مبنای فکری، پرسش مهمی که از زمان خود بودا مطرح بوده و همواره در تاریخ تفکر بودایی نیز – چه از جانب بوداییان و چه از جانب منتقدانشان – تکرار شده، این است که پس این افکار و عواطف و خواسته‌هایی که انسان در خود پدید می‌آورد، بر چه مبنایی وجودشناختی‌ای استوار است؟ به عبارت دیگر، آن کیست که متحمل رنج می‌شود؟ آن کیست که در چرخه بازپیدایی قرار می‌گیرد؟ آن کیست که مسئولیت اخلاقی را بر دوش می‌کشد؟ آن کیست که به نیروانا نایل می‌شود؟ آن کیست که کارمای زندگی‌های گذشته را با خود حمل می‌کند؟ آن کیست که خاطرات گذشته خود را به یاد می‌آورد؟ (Harvey, 1995, p.8). در پاسخ به پرسش‌هایی از این دست، بودا آموزه پنج اسکندا (skandha) یا پنج توده را مطرح می‌کند که عناصر (dharma) یا به بیان بهتر، فرایندهایی هستند که در کنار یکدیگر به انسان تقوم می‌بخشند. این پنج توده عبارتند از: ۱. روپا (rūpa) یا صورت جسمانی؛ ۲. ودنا (vedanā) یا احساس؛ ۳. سنا (saññā) یا شناسایی؛ ۴. سمکارا (samkhāra) یا افعال ارادی و مقاصد؛ ۵. وینانا (viññāna) یا آگاهی (Samyutta Nikāya, 2003, part III, section 56-57 & 86). هیچ یک از این پنج توده، جوهر نیستند؛ ثابت ندارند؛ بدون نسبت با توده‌های دیگر کارکردهای خود را بروز نمی‌دهند و از همه مهم‌تر، هیچ کدام به‌تنهایی یا در کنار توده‌های دیگر، تقوم‌بخش واقعیتی به‌نام نفس جوهری یا آتمن یا شخص ثابت بنیادین نیز نیستند (Samyutta Nikāya, 2003, part III, section 22-23). تصور وجود نفس، تصویری بدون متعلق است (Conze, 1962, p.38).

اما همواره کسانی یا مکاتبی در تاریخ تفکر بودایی قائل بوده‌اند که آموزه مورد نظر بودا با آنچه بوداییان در قالب بحث‌های فلسفی در این زمینه مطرح کرده‌اند، یکی نیست. برخی با ابتدا بر بعضی فقرات متون مقدس پالی (Majjhima nikāya, 1995, part I, section 2) می‌گویند که بودا، هم انگاره وجود نفس جوهری و

هم انگاره انکار آن را رد کرده است (Westerhoff, 2018, p.55). دیگرانی نیز هستند که قائل اند بحث‌های بودا صبغه عملی و نجات‌شناسانه دارد؛ اما مباحث بعدی بیشتر جنبه نظری و مدرسی را مدنظر قرار داده‌اند و بدین واسطه از اندیشه‌های اصیل بودا دور افتاده‌اند (Gombrich, 2009, p.166)؛ اما اینها رادیکال‌ترین موضع‌گیری‌ها در مقابل نظریه نفی آتمن نیستند. برخی جریان‌ها و مکاتب بودایی که نفی مطلق خود/نفس/شخص را رضایت‌بخش نمی‌دانستند، به‌گونه‌های مختلف تلاش کردند تا با ابتنا بر کلمات بودا یا/و ارائه برخی براهین، از وجود نوعی نفس یا شخص (pudgala) در انسان دفاع کنند. در رأس آنها فرقه‌ای قرار دارد که معروف به پودگله‌واده (Pudgalavāda) است (Conze, 1962, p.123; Westerhoff, 2018, p.55). همان‌گونه که از عنوان اصلی این جریان پیداست، معتقدان به آن، علاوه بر اسکنداه، به وجود «شخص» به‌عنوان امر تقویم‌بخشی مستقل در انسان باور داشتند و آن را امری اصیل می‌دانستند (Williams, 2005, p.86). البته چنین باور خاصی باعث نشده است که سایر بوداییان، قائلان به وجود پودگله را خارج از آیین بودا تصور کنند (Dutt, 1978, p.181). وسوبندو با بی‌میلی اینان را از انجمن می‌شمرد و به‌اکراه سزاوار رهایی و رستگاری می‌داند؛ با این همه، اینان را «بیرونیان در میان ما» می‌دانستند و هم از باستان همواره کمان ملامت بر آنان کشیده‌اند (پاشایی، ۱۳۸۰، ص ۲۷۳).

در این مقاله تلاش کرده‌ایم که با روش توصیفی - تحلیلی و با ابتنا بر آثار بوداشناسان برجسته، در خصوص این مکتب و جایگاه تاریخی آن و همچنین درباره دیدگاهش درباره «شخص» و چستی و جایگاه وجودشناختی آن به تحقیق بپردازیم. در زبان فارسی، برخی آثار تألیفی و ترجمه‌ای به بحث مختصر در باب آموزه اناتاً پرداخته‌اند (چاترجی و داتا، ۱۳۸۴؛ شایگان، ۱۳۸۳، ج ۱)؛ اما به‌جز دو استثنا (پاشایی، ۱۳۸۰، ص ۲۷۳ به بعد؛ هاشم‌پور و گراوند، ۱۴۰۳)، بحث قابل توجهی درباره نظریه شخص‌انگاران بودایی مطرح نشده است. از این‌رو، هم به‌دلیل اهمیت تاریخی این مکتب و هم فقدان ادبیات پژوهشی فارسی در این زمینه، تحقیق درباره آرای مکتب شخص‌انگاران ضرورت دارد. اما در زبان انگلیسی پژوهش‌های خوبی در این زمینه صورت گرفته است (برخی از مهم‌ترین آنها Priestley, 1999; Thien Chau, 1999; Cousins, 2004, II; Lamotte, 1988; Carpenter, 2015; Dutt, 1978; Lusthaus, 2009) که در حد امکان، در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته‌اند. لازم به ذکر است که از همان دوران باستان، ادبیات قابل توجهی در نقد اندیشه شخص‌گرایان در تاریخ آیین بودا پدید آمده است که با وجود اهمیت زیاد آن، مسئله مورد نظر ما در این تحقیق نیست و بررسی آن مجال دیگری می‌طلبد.

۱. مکتب پودگله

منابع موجود حاکی از این هستند که اولین اختلاف‌نظرها در میان بوداییان، بعد از شورای دوم (اواسط قرن چهارم ق.م)

و در خصوص کمال یا نقص ارهت‌ها (arhat / فرد به‌روشنی‌رسیده) و برخی دستورهای عملی پدید آمد. با گسترش تقابل‌ها، شاهد بروز نخستین تقسیمات در میان بوداییان هستیم. گروهی که قائل به امکان وجود نقص در ارهت‌ها بودند، «مهاسنگیکه» (Mahāsaṃghika / جماعت بزرگ) نامیده شدند که پیش‌درآمد مکتب مهاییانه بودند؛ و گروهی که خود را وفاداران حقیقی به تعالیم بودا معرفی می‌کردند و ارهت را فردی کامل و بدون نقص می‌دانستند، «استویره‌واده» (Sthaviravāda / آنان که همچون پیشینیان سخن می‌گویند یا آنان که آموزه‌های قدما را تعلیم می‌دهند) نامیده شدند (Bureau, 2005a, v.2, p.1193). هر کدام از این گروه‌ها به فرق متعددی منقسم شدند (عمدتاً از هجده فرقه سخن به‌میان می‌آید). در میانهٔ قرن سوم پیش از میلاد، در میان استویره‌واده تقسیماتی پدید آمد که چهار فرقه از مهم‌ترین فرق ظهوریافته عبارت بودند از: ۱. سرواستی‌واده (sarvāstivāda)؛ ۲. ویبهاجیواده (Vibhājyavāda)؛ ۳. تراواده (که شاید از فرقهٔ ویبهاجیواده پدید آمده باشد)؛ ۴. بودگله‌واده (Pudgalavāda) که گاه به‌واسطهٔ نام بنیان‌گذارش واتسیپوترا (Vātsīputra)، فرقهٔ واتسیپوتاریا (Vātsīputarīya) نامیده می‌شود (Westerhoff, 2018, p.44-45; Cousins, 2004, p.85-86).

علاوه بر مسئلهٔ کمال یا نقص ارهت‌ها، اختلاف مهم دیگری هم بین متفکران مهاسنگیکه و استویره‌واده وجود داشت که بعداً در میان فرق منشعب از آنها نیز به‌گونه‌های مختلفی انعکاس پیدا کرد و متأثر از آموزهٔ بودایی نفی آتمن بود. استویره‌واده قائل بودند که آنچه ما «شخص» (pudgala) می‌نامیم، حقیقتی جز ترکیب برخی عناصر مقومۀ نامتشخص (dharma) ندارد و امری ثانویه و تهی از وجود حقیقی است (pudgalanairātmya) و وجود اصیل فقط مختص دارماهاست؛ چراکه امر مرکب، جدا از اجزای مقومه‌اش، واقعیت مستقلی ندارد: «کل» امری اعتباری است و فقط اجزا واقعی هستند. در مقابل، مهاسنگیکه، هم شخص و هم دارماها را تهی از وجود اصیل می‌دانستند که همین نظر بعدها در میان متفکران مادیمیکا و ذیل آموزهٔ شونیتا (śūnyatā) گسترش پیدا کرد (Conze, 1962, p.198). در این میان، پیروان مکتب بودگله، از خاستگاه‌های فکری اصلی خود عبور کردند و قائل به نوعی اصالت برای خود شخص (pudgala) نیز شدند و علت نام‌گذاری آنها نیز به همین باور آنها بازمی‌گردد و بیشتر نقدها بر آنها نیز متوجه همین دیدگاه مبدعانه است (Priestley, 1999, p.1; Westerhoff, 2018, p.48-49).

در خصوص آثار مکتب بودگله، اطلاعات مفصلی وجود ندارد. آنها ظاهراً سه سبد آموزهٔ (Tripiṭaka) مخصوص خود را داشته‌اند (Thien Chau, 1999, p.18) و منقول است که آبی‌دارمایی نُه‌بخشی را تدارک دیده بودند که شاریپوترایی‌دارما (Śāriputrābhidharma) یا دارمالکشنایی‌دارما (Dharmalakṣaṇābhidharma) نامیده می‌شد (Priestley, 1999, p.43). ژوان تسانگ (Xuan Zang) می‌گوید که پانزده متن سامیتایی (نام یکی از زیرفرقه‌های شخص‌گرایان) را با خود به چین برده و نام برخی از آنها را آورده است. عنوان یکی از آثاری که نام

می‌برد، «سامیتیانیکایامولابی‌دارما» (Sāṃmitīyanikāyamulābhidharma) است که احتمالاً همان اثری است که ترجمهٔ چینی آن را با عنوان «سانمیدییو لون» (Sānmidībū lǔn/Sāṃmitīyanikāyāsāstra [SNS]) در دست داریم (در: Ramanan, 1953) و بحث نسبتاً مفصلی دربارهٔ مسئلهٔ آتمن و پودگله دارد؛ اما نویسندهٔ آن نامعلوم است.

دو متن دیگر عبارت‌اند از: ۱. ترای‌دارماکنداکا (Traidharmakhaṇḍaka) که دو ترجمهٔ چینی از آن باقی مانده است و بحث مختصری دربارهٔ مسئلهٔ شخص دارد و نویسنده‌اش را ارهتی به‌نام «وسوبادرا» (Vasubhadra) ذکر کرده‌اند؛ ۲. وینایادواویمشاتی‌ویاکتی (Vinayadvāvimśativyakti) که فاقد بحث در خصوص مسئلهٔ یادشده است و نویسنده‌اش را شخصی به‌نام «بوداتراتا» (Budhatrāta) دانسته‌اند (Priestley, 1999, p.43-44). همچنین متون دیگری وجود دارد که یا دیدگاه پیروان مکتب پودگله را به‌اختصار گزارش داده‌اند - یکی ویجنانه‌کایه (Vijñānakāya) که مربوط به مکتب سرواستی‌واده است و دیگری کتاوتو (Kathāvatthu [KVU]) که متنی تراوده‌ای است (در: Kathāvatthu, 1915) - یا در ضمن نقد آنان، متعرض آرایشان شده‌اند. فصل الحاقی کتاب ابی‌دارماکوشا (Abhidharmakośa [ADK]) نوشتهٔ وسوبندو (در: Duerlinger, 2003) فیلسوف بودایی قرن چهارم یا پنجم میلادی و همچنین فصل شانزدهم کتاب چاندراکیرتی فیلسوف مادیمیکایی به‌نام مادیماکاوتارا (Madhyamakāvatāra) از جمله مهم‌ترین متون انتقادی مفصل‌اند (Cousins, 2004, p.86)؛ برای بررسی جامع‌تر منابع کلاسیک، ر.ک: (Priestley, 1999, p.46-53).

بر اساس این منابع، شخصی به‌نام واتسی‌پوترا در قرن سوم پیش از میلاد متونی را تدارک دید (گاهی نیز سخن از ارهتی به‌نام گوپا/Gopa است) (Thien Chau, 1999, p.8) و در آنها دیدگاه خود دربارهٔ چیستی و نحوهٔ وجود «شخص» (pudgala) را شرح و بسط داد و تلاش کرد تا در مقابل سایر فرق بودایی معاصر خود، به این پرسش وجودشناختی مهم که «آیا شخص امری اصیل است؟» پاسخی مثبت دهد (Warder, 2008, p.234). بدین ترتیب، پیروان وی با نام «واتسیپوتریاها» شناخته شدند و به‌واسطهٔ بحث محوری در اندیشه‌هایشان «پودگله‌واده» نام گرفتند.

به‌مرور زمان (از قرن سوم پیش از میلاد تا قرن سوم میلادی)، تقسیماتی در میان همین فرقه شکل گرفت و چهار جریان فکری نسبتاً متمایز پدید آمد که عبارت‌اند از: ۱. دارموتاریا (Dharmottarīya)؛ ۲. بادرایانیا (Bhadrayanīya)؛ ۳. سامیتیا (Sāṃmitīya)؛ ۴. سَنّاگاریکا (Saṇṇagarika). خود جریان سامیتیا به دو زیرفرقه تقسیم شد، به‌نام‌های آواتاکا (Avantaka) و کوروکولاکا (Kaurukulaka). تا قرن دهم بعد از میلاد، دو جریان به‌نام‌های واتسیپوتریا و کوروکولاکا همچنان وجود داشته‌اند (Priestley, 1999, p.31; Bareau, 2005b, p.23; Thien Chau, 1999, p.4-5).

زمانی که راهب چینی ژوان تسانگ در قرن هفتم میلادی به هند سفر می‌کند، گزارش می‌دهد که حدود ۶۶۵۰۰ راهب سامیتایی (تقریباً یک‌چهارم کل راهبان) در هند مشغول فعالیت‌اند (Lamotte, 1988, p.542). همچنین گفته شده است که این جریان فکری، در میان خانواده سلطنتی نیز پیروانی پیدا کرده؛ از جمله خواهر یکی از امرای قرن هفتم در کسوت راهبه این فرقه درآمده است (Titlin, 2014, p.107). بنابراین، ما نه با یک فرقه کوچک و کم‌اهمیت، بلکه با جریانی بزرگ و گسترده مواجهیم که بیش از هزار سال در هند دوام پیدا کرده است. آنها اگرچه طبق بیان وسوبندو برخی متون مقدس پالی را فاقد وثاقت می‌دانستند، اما سازوکار رهبانیتشان با چهارچوب مقبول در سایر مکاتب اختلاف چشمگیری نداشت؛ مگر برخی تفاوت‌های جزئی در جامه و در برخی آداب و رسوم.

لازم به ذکر است که اختلاف‌های فکری میان گرایش‌های متعدد شخص‌گرایان چندان روشن نیست و ظاهراً محدود به تفسیر برخی فقرات در خصوص جایگاه ارهت بوده است (Conze, 1962, p.123). از این جهت، بحث ما در خصوص آرای شخص‌گرایان، فارغ از اختلاف‌نظرهای درون مکتبی خواهد بود.

۲. زمینه‌های اعتقاد به شخص/پودگله

چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم، همه بوداییان ارتدوکس به‌نحوی قبول دارند که فقط رخدادها و فرایندهای نامتشخص واقعیت دارند. تصور شخصیت، متعلق واقعی‌ای ندارد و صرف پندار است. به عبارت دیگر، در اندیشه بیشتر بوداییان، اگر هستندگان را تحلیل وجودشناختی کنیم، هیچ‌گاه به عنصر یا اصلی که متضمن تشخص باشد، نخواهیم رسید؛ به عبارت دیگر، شخص واقعیت نهایی نیست؛ بلکه واقعیت عرفی است (Collins, 1990, p.179). آنچه هست، عناصر نامتشخص و ناپایداری است که در کنار یکدیگر واجد کارکردهایی هستند و هستندگان گوناگون، از جمله انسان را پدید می‌آورند؛ بنابراین انسان نیز همچون سایر موجودات، متقوم از دارماهایی است که نه به‌صورت مجزا و نه در کنار یکدیگر، پدیدآورنده نفس جوهری یا شخص نیستند. در مقابل، پیروان مکتب پودگله، با اینکه به وثاقت گفته‌های بودا باور داشتند، قائل شدند به اینکه در کنار دارماهای نامتشخص، چیزی به‌نام شخص (پودگله) هم وجود دارد که در مباحث وجودشناختی باید در حساب آید؛ اگرچه آن را متمایز از نفس جوهری می‌دانستند (Conze, 1962, p.38 & 122-123; Dutt, 1978, p.183-184). اینکه شخص‌گرایان بر چه اساسی از آن باور عموماً پذیرفته‌شده گذر کردند و دیدگاهی اجباری در خصوص شخص اختیار کردند، نیازمند توضیح است.

در وهله نخست، طبق نظر شخص‌گرایان، عباراتی در خود متون مقدس وجود دارد که در آنها بر وجود شخص به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم صحه گذاشته شده است. این یکی از مهم‌ترین دستاویزهای شخص‌گرایان در نفی این اعتقاد است که شخص به‌کلی امری پنداری و غیرواقعی است. برخی از این فقرات بدین شرح است:

- یک شخص (eka-pudgala) زمانی که در جهان زاده می‌شود، برای بهزیستی عامه مردم زاده می‌شود. کیست آن یک شخص؟ آن همانا تنهاگتا است (ر.ک: (Āṅguttarra Nikāya, 2012, part I, section 22).
- شخص پس از اینکه حداکثر هفت بار زاده شد، به رنج پایان خواهد داد و او کسی است که همه بندها را گسسته است.
- من به شما در خصوص بار، برداشتنش، بر زمین نهادنش و برابر تعلیم خواهم داد: پنج اسکندا که در گستره خواهش قرار دارند، همان بارند؛ دلبستگی، بار را بر دوش گرفتن است؛ دوری از دلبستگی، بر زمین نهادن بار است؛ بر دوش کشنده بار، همانا شخص است (Samyutta Nikāya, 2003, part III, section 25-26; ADK, 2003, section 3, n.2).

مضمون مشترکی که در این عبارات و فقراتی از این دست به چشم می‌خورد، این است که «شخص» امری حقیقی است که گاه همان بودای زنده و جاوید دانسته شده است یا همان امری که پس از بازپیدایی‌ها همچنان باقی می‌ماند یا طبق عبارت آخر، همان واقعیتی است در انسان که در کنار اسکنداها مقوم انسان است و ترک دلبستگی می‌کند. اگر شخص، امری غیرواقعی و چیزی جز اسکنداها نباشد، عبارت سوم به این تصدیق بی‌معنا خواهد انجامید که بار (اسکنداها) و کشنده بار (شخص) یکی است (ADK, 2003, section 3, n.2-4; Conze, 1962, p.124; Ganeri, 2007, p.163-164).

در کنار این دلایل متنی، شخص‌گرایان قائل‌اند به اینکه برخی آموزه‌های بودا نیز بدون اعتقاد به وجود شخص، بی‌معنا خواهند بود (SNS, 1953, p.177-178) و بنابراین، شخص‌گرایی نه‌تنها در تقابل با تعالیم بودا نیست، بلکه بودایی حقیقی اصولاً نمی‌تواند به کلی منکر وجود شخص باشد. انکار تمام‌عیار «شخص» همانا و بی‌معنا ساختن بسیاری از آموزه‌های بودا همانا. در ادامه به برخی از این موارد اشاره خواهیم کرد.

۱. در آیین بودا، اعتقاد به بازپیدایی، باوری اساسی است. آن کس که در دوره‌ای زندگی می‌کند، همان کس است که در تولد پیشین می‌زیسته است و باید بار اعمال زندگی گذشته خود را بر دوش کشد. حال اگر عنصری نباشد که متضمن وحدت هویت باشد، باور پیش‌گفته محلی از اعراب نخواهد داشت. اسکنداها چنین کارکردی ندارند. پس باید امر دیگری در میان باشد که بنیان هستی‌شناختی این وحدت هویت قرار گیرد و رسوبات کارمایی زندگی پیشین را به زندگی بعدی انتقال دهد و آن همانا «پودگله» است (Lasthaus, 2009, p.277; Dutt, 1978, p.187).

۲. وقتی می‌گوییم: «بودا به نیروانا رسید»، منظورمان چه کسی یا چه چیزی است؟ قطعاً اسکنداها چنین

شأنیتی ندارند؛ زیرا در عرصه امور مشروط قرار دارند و نیروانا در حیطه نامشروط است. بنابراین باید چیزی غیر از اسکندها باشد که این گذار از طریق آن ممکن شود و آن همان پودگله بوداست. اگر چنین چیزی را نپذیریم، باید حکم به فناء بودا پس از مرگ جسمانی بدهیم (Conze, 1962, p.125-127). این دیدگاه متضمن این است که از نگاه شخص‌گرایان، پودگله در وضعیت نیروانا حضور دارد و تجربه نیروانا تجربه‌ای است که پودگله فاعل شناسای آن است (Thien Chau, 1999, p.180).

۳. ذهن ما کارکردهایی دارد که اسکندهای ذهنی به واسطه ناپایندگی‌شان ممکن نیست مبدأ این کارکردها باشند. آن کدام بنیان هستی‌شناختی در انسان است که امکان یادآوری و بازشناسی را فراهم می‌آورد؟ چه چیزی جز شخص انسان است که می‌تواند خاستگاه یادآوری و بازشناسی باشد؟ باید یک «من» در میان باشد که در لحظه x1 تجربه کند و همان «من» در لحظه x2 تجربه پیشین خود را به یاد آورد. اگر این «من» وجود نداشته باشد، دیدن، شنیدن، فهمیدن و به‌طور کلی همه ادراکات و احساسات و خواست‌ها بی‌معنا می‌شوند. باید کسی باشد که به واسطه دیدن، منفعل و پذیرنده ادراک شود. شناخت نیازمند شناسنده است (Westerhoff, 2018, p.56; Yao, 2009, p.75-76; Thien Chau, 1999, p.161).

بنابراین، شخص‌گرایان بر اساس مجموعه‌ای از شواهد متنی و دلایل نظری به این نتیجه رسیدند که ممکن نیست انسان چیزی جز مجموعه پنج اسکندای نامتشخص نباشد. باید امر دیگری در میان باشد که آنها از آن به «پودگله» (شخص) تعبیر می‌کنند و آن را واقعی می‌دانند (Kathāvatthu, 1915, Book I, part 1, section VIII). پرسشی که در اینجا ذهن را به خود مشغول می‌کند، این است که آیا شخص‌گرایان به‌نحوی احیاکننده نظریه پوروشه در مکتب سانکھی یا آتمن‌کیهانی در اوپانیساده‌ها بودند یا پودگله چیزی غیر از اینهاست؟ برای پاسخ به این پرسش باید چستی پودگله مورد بررسی قرار گیرد.

۳. چستی پودگله

بودا آموزه‌های خود را طریق میانه (majjhimāpaṭipadā) می‌دانست (Samyutta Nikāya, 2003, part V, section 421). این ادعای وی دو جنبه نظری و عملی دارد. از جنبه عملی (هشت طریق شریف)، طریقت بودا چیزی بین اباحه‌گری و خودپروری از یک سو و ریاضت و مشقت سخت از سوی دیگر است (ر.ک: Majjhima Nikāya, 1995, part III, section 230) و از جنبه نظری (در قالب آموزه پدیدایی وابسته / paticcasamuppāda و نفی آتمن جوهری)، موضعی میان مطلق‌گرایی اوپانیسادی و نیست‌انگاری مادی‌گرایانه است (Mūlamadhyamakārikā, 2006, Introduction, p.1).

در این راستا، آموزه پودگله تلاشی است در جهت ارائه تبیینی از همین طریقت میانه؛ اما دو سوی این

وضعیت میانه برای شخص گرایان، امور دیگری هستند. از نگاه آنان، در یک سوی، دیدگاه اوپانیشادی قرار دارد که سخن از آتمنی مطلق، ثابت و فراشخصی به میان می‌آورد؛ و در سوی دیگر، بوداییانی هستند که آدمی را چیزی جز اسکندهای پنج‌گانه فاقد هر گونه عنصر تشخیص‌بخش نمی‌دانند. وجود واقعیتهایی به عنوان پودگله، در حقیقت تلاشی برای اتخاذ موضعی بین این دو دیدگاه است. همین پودگله است که تناسخ، نیروانا، آگاهی، احساس، رنج، یادآوری و انباشت کارمایی بر آن عارض می‌شود (Warder, 2008, p.234-235). البته همین تفسیر نیز ملهم از برخی گفته‌های بوداست؛ ولی نتیجه‌ای که از آن گرفته می‌شود، منحصر به همین گروه است. بودا در پاسخ به این پرسش که آیا آتمن وجود دارد یا خیر، می‌گوید: اگر بگوییم هست، با ابدیت‌گرایی هم‌داستان شده‌ایم و اگر بگوییم نیست، با فناگرایی هم‌نظر افتاده‌ایم و هیچ کدام از این دو دیدگاه، بر صواب نیستند (Samyutta Nikāya, 2003, IV, p.400-401). بنا بر تفسیر شخص‌گرایان، پودگله همین وضعیت بین هست و نیست (antarābhava) یا نه هست و نه نیست است (SNS, 1953, p.176; Harvey, 1995, p.28-30). این دیدگاه نیازمند تفصیل است.

در ابتدای SNS – که پیش‌تر گفتیم متنی پودگله‌ای است – درباره تفاسیر مختلف بوداییان از ماهیت و وجود آتمن/پودگله (نویسنده این دو اصطلاح را به جای یکدیگر به کار می‌برد) سخن گفته شده است: ۱. برخی قائل‌اند به اینکه آتمن هیچ نوع واقعیتهایی ندارد؛ ۲. برخی آن را امری بیان‌ناپذیر می‌دانند؛ ۳. بعضی دیگر وجود و واقعیت آن را تصدیق می‌کنند؛ ۴. برخی می‌گویند که آتمن چیزی غیر از پنج اسکندا نیست؛ ۵. برخی بین آتمن و پنج اسکندا قائل به تمایزند؛ ۶. بعضی آن را پاینده می‌دانند (SNS, 1953, p.173-174; Potter, 1999, p.355-359). در ادامه آمده است که به‌رغم همه این تفصیلات، رأی به معدومیت آتمن یا شخص، بسیاری از آموزه‌های بودا را بی‌معنا می‌سازد؛ بنابراین، آتمن حقیقتاً هست (این مطلب را دیگر متون کلاسیک موجود نیز تأیید می‌کنند: KVV, 1915, book I, part 2) و اینکه آن نه با پنج اسکندا این‌همانی دارد و نه چیزی غیر از آنهاست (SNS, 1953, p.178). شخص‌انگاران در نفی این‌همانی پودگله با پنج اسکندا چند دلیل می‌آورند:

اسکندها بیان‌پذیرند و اگر پودگله همان اسکندها باشد، آن نیز باید بیان‌پذیر باشد؛ اما پیش‌تر دیدیم که بودا بر بیان‌ناپذیری آن تأکید کرده است.

اسکندها با مرگ فرد از بین می‌روند؛ چون در حیطه امور مشروط قرار دارند؛ و اگر پودگله همان اسکندها باشد، آن نیز باید نابود شود و دیگر سخن گفتن از بازپیدایی یا نیل به نیروانا پس از مرگ، بی‌معنا خواهد بود. خود حقیقت زنده و جاوید بودا نیز بی‌معنا خواهد شد. وقتی بدن تجزیه می‌شود، آیا پودگله هم تجزیه و متکثر می‌شود؟ وحدت آن با تکرارپذیری بدن قابل جمع نیست (SNS, 1953, p.178; Harvey, 1995, p.35; Williams et al., 2011, p.93).

ازسوی دیگر، نظریه تمایز کامل بین پودگله و پنج اسکندا نیز مقبول شخص گرایان نیست. دلایل آنها بدین قرار است:

اگر پودگله دارمایی متمایز از سایر دارماها یا اسکنداها دانسته شود، باید برعکس آنها امری نامشروط باشد و این همان رأی ابدیت گرایان است که بودا آن را نادرست دانسته است (Williams et al., 2011, p.93).

پودگله همان اصل حیاتی (KvU, 1915, p.25-26) (jīva) است. اگر پودگله متمایز از اسکنداها باشد، در این صورت، بدن فی نفسه باید فاقد حیات باشد؛ و این دیدگاهی نیست که بودا آن را تأیید کند (Harvey, 1995, p.35).

اگر پودگله واقعی متمایز از اسکنداها باشد، امکان اثرگذاری بر آنها برای پایان دادن به بازپیدایی را نخواهد داشت. بین دو امری که از نظر وجودشناختی شکاف وجود دارد، تعامل بی معناست (SNS, 1953, p.180-181).

با توجه به آنچه تا بدین جا گفته شد، شخص گرایان در تبیین چیستی پودگله چهار مدعا را مطرح می کنند:

۱. پودگله امری توهمی نیست؛ بلکه واقعیت دارد؛
۲. پودگله با اسکنداها، نه این همانی کامل دارد و نه غیریت تمام عیار؛
۳. پودگله فی نفسه نه مشروط است (یکی از دارماها) و نه نامشروط (نیروانا)؛ بلکه حقیقتاً نسبت به آنها علی السویه است؛ به عبارت دیگر، پودگله وضعیتی بین مشروط و نامشروط دارد؛
۴. پودگله توصیف ناپذیر است. این چهار مورد البته بی ارتباط با یکدیگر نیستند. پیش تر در بخش «زمینه های اعتقاد به پودگله» توضیح دادیم که چرا شخص گرایان وجود پودگله را ضروری و نفی آن را در تعارض با آموزه های بودا می دانند (ر.ک: Thien Chau, 1999, p.130). در ادامه به تبیین نحوه وجود آن می پردازیم.

۱-۳. پودگله واقعی است

در سنت تراواده ای که یکی از شاخه های استویراواده است، بحث دارماهای واقعیت (عناصر تقوم بخش هستندگان که بعدها در ذیل بحث اسکنداها نیز تفصیل پیدا کردند)، ابعاد فلسفی به خود گرفت. از نظر آنها، فقط دارماها با حفظ خصوصیات عدم ثبات، فقدان آتمن و مشروط بودگی، به معنای دقیق کلمه و در تحلیل نهایی حقیقتاً هستند؛ یعنی به امر وجودشناختی دیگری قابل تقلیل و فروگاهش نیستند. در مقابل، باقی چیزهایی که رأی به وجود آنها می دهیم، یا اصلاً نیستند و صرفاً وجود پدیداری دارند (مثل سراب) یا چیزی جز ترکیب دارماها نیستند (مثل ارابه) (Karunadasa, 2019, p.26-27). بر طبق این دیدگاه، ما با دو سطح حقیقت/واقعیت مواجهیم: ۱. آنچه حقیقتاً هست (دارماهای مشروط و ناپایدار)؛ ۲. آنچه فقط در سطح عرف یا مشهورات مقبول عامه موجود دانسته می شود (امور مرکب)؛ اما به معنای واقعی کلمه نمی توان آنها را موجود دانست. این سنخ دوم، صرفاً وجود اسمی دارند؛ یعنی ما به یک امر مجموعی عنوانی می دهیم و عرفاً آن را چیزی متمایز از

عناصر تقوم‌بخش آن لحاظ می‌کنیم؛ اما در واقع، تحقق متمایزی ندارد (ارابه جدا از مواد تشکیل‌دهنده‌اش که در کنار هم قرار می‌گیرند، صرفاً وجود اسمی دارد، نه وجود واقعی) (Karunadasa, 2019, p.72-73). تقسیمی نزدیک به این را در مکتب سرواستی‌واده و سوترانتیکه نیز می‌بینیم؛ اگرچه اختلافاتی نیز بین آنها وجود دارد (Newland, 1999, p.18-20; Thakchoe, 2023, p.28-30; Westerhoff, 2018, p.61-62 & 74-75).

نظریهٔ پودگله، در واقع نفی این هستی‌شناسی دومقوله‌ای و تبدیل آن به هستی‌شناسی سه‌مقوله‌ای است (Robinson, 1997, p.59). در سنت‌های پیش‌گفته، وجود داشتن دو شکل دارد: ۱. در قالب دارماها؛ ۲. در قالب امر لفظی - اعتباری. غیر از این، فقط مقولهٔ عدم را داریم. دارماها نیز یا مشروط‌اند (عناصر جهانی که اکنون در آن زندگی می‌کنیم) یا نامشروط (وضعیت نیروانا)؛ و غیر از دارماها هیچ چیز دیگری واقعیت حقیقی ندارد و اگر چیزی غیر از آنها موجود انگاشته می‌شود، در حد وجود اسمی و اعتبار ذهنی است.

اما شخص‌گرایان تلاش می‌کنند تا معنای «بودن» را با وارد ساختن مقولهٔ پودگله توسعه دهند. آنها وقتی می‌گویند که پودگله قطعاً و به‌صورت نهایی وجود دارد و درعین‌حال اذعان می‌کنند که آن جایگاهی بین وجود و عدم دارد، در نسبت با هستی‌شناسی تراواده‌ای اظهارنظر می‌کنند. ازسویی، پودگله در کسوت یک شرط استعلایی عمل می‌کند؛ به این معنا که اگر ما یادآوری، ادراک، احساس، تحمل رنج، بازپیدایی و نیل به نیروانا را قبول داریم - که بوداییان قطعاً قبول دارند - فرض پودگله شرط استعلایی آنهاست؛ یعنی بدون فرض پودگله، قبول موارد یادشده بی‌معناست. پودگله شرط و فرض تبیینگری است که باورهای این دست را موجه می‌سازد (Lusthaus, 2009, p.277). بنابراین، پودگله در جدال بین موجود و معدوم، در جبههٔ موجودات می‌ایستد (ADK, 2003, section 2, n.1).

۲-۳. پودگله از سنخ واقعیت نهایی است

اما در تقابل بین وجود واقعی نهایی (دارماها) و وجود لفظی - اعتباری، جایگاه پودگله کجاست؟ پاسخ این است که هیچ کدام. پودگله از نظر وجودشناختی قابل تقلیل به هیچ یک از این دو مقوله نیست. فهم صحیح این مطلب در گرو فهم این دیدگاه تراواده‌ای است که «کل» وجود حقیقی ندارد؛ بلکه امری است اعتباری، که ما با اسم‌گذاری بر آن، نوعی وجود ثانویه و غیرنهایی برای آن در نظر می‌گیریم. در کتاب پرسش‌های میلیندا (Milindapañha)، ناگاسنا خطاب به شاه میلیندا می‌گوید: ناگاسنا چیزی جز اسم و امری اعتباری نیست. آنچه واقعاً هست، توده‌های تقوم‌بخش است. ناگاسنا صرفاً نامی است که به این کل مجموعی می‌دهیم و این کل، حقیقتی جز عناصر مقومه‌اش ندارد (به‌نقل از: Carpenter, 2015, p.1-2).

بر طبق این دیدگاه، «کل» شأن هستی‌شناختی ثانویه دارد؛ به این معنا که اگرچه در حیطهٔ ذهن و زبان،

برای آن وجودی اعتبار می‌کنیم، اما این وجود، یک وجود تبعی یا بالعرض است. «کل» از آن جهت هست که اجزای تقویم‌بخش آن وجود دارند و از نظر وجودشناختی، هیچ وجودی به وجود مجموعی اجزایش نمی‌افزاید. شخص‌گرایان در تبیین حقیقت پودگله، دیدگاه دیگری دربارهٔ هستی‌شناسی کل و جزء دارند. از نظر آنها، «کل» شأن وجودشناختی‌ای مستقل دارد و چیزی علاوه بر اجزای تقویم‌بخش آن است؛ یعنی حتی اگر پودگله را کلی بدانیم که حاصل تجميع پنج اسکنداست، باز نباید تصور کرد که این «کل» صرفاً وجود اعتباری دارد؛ بلکه برای آن باید وجود حقیقی در نظر گرفت. هر کل ساختاری‌ای وضعیت خاصی از روابط علی بین اسکندها و شروط و علل و افعال را پدید می‌آورد که منحصر به همان کل است و بنابراین، هر فرد واجد پودگله خود است (Westerhoff, 2018, p.57). از این جهت، این نقد و سوبندو بر شخص‌گرایان، که اگر آنها شخص را کل می‌دانند، بنابراین باید صرفاً وجود ذهنی برای آن قائل باشند (ADK, 2003, section 2, n.1)، نقدی غیرمبنایی است؛ زیرا شخص‌گرایان تلقی دیگری از شأن وجودی کل دارند.

البته این تبیین، از این جهت که مؤید شأن وجودی حقیقی برای پودگله است، تبیین خوبی است؛ اما در نهایت نمی‌تواند نحوهٔ وجود پودگله را درست تبیین کند؛ چون «کل»، حتی اگر چیزی علاوه بر اجزای مقومه‌اش باشد، باز بدون اجزا، فرض وجود برای آن معنای محصلی ندارد. «کل» صرف وجود مجموعی اجزا نیست و از این جهت، نوعی استقلال دارد؛ اما ممکن نیست که بدون تجميع اجزا وجود داشته باشد یا بدون آنها به‌تصور آید. بنابراین، اگر همان‌گونه که شخص‌گرایان قائل‌اند، فرد در هنگام مرگ اسکندهای خود را از دست می‌دهد، بنابراین باید به‌تبع آن، پودگله خود را نیز از دست بدهد؛ زیرا کل در نبود اجزا وزن هستی‌شناختی خود را از دست می‌دهد. پس پودگله را نمی‌توان امری اعتباری یا صرفاً ذهنی دانست.

مثال نسبت آتش و مواد سوختنی نیز که و سوبندو از قول شخص‌گرایان می‌آورد و آن را مؤید وجود مفهومی و نه واقعی پودگله می‌داند، مبتنی بر استفادهٔ غیرمرتبط از مثال یادشده است. آن مثال، صرفاً درصدد بیان این مطلب است که اگرچه آتش بدون مواد سوختنی وجود ندارد، اما با آنها این‌همانی نیز ندارد (ADK, 2003, section 2, n.1). البته می‌توان گفت که چون پودگلهٔ شخص X بدون تجميع اسکندهای آن شخص وجود نخواهد داشت، بنابراین تصوراً نیز به‌نحوی بر تصور اسکندها ابتدا دارد؛ اما این بدین معنا نیست که پودگله صرفاً وجود تصوری دارد. پریستلی سعی می‌کند تا مسئله را بر اساس سیری تاریخی تبیین کند. از نظر وی، شخص‌گرایان در ابتدا پودگله را، هم واقعیتهایی نهایی و هم وجودی تصوری می‌دانستند؛ اما به‌مرور زمان و در دوره‌های بعدی، دیدگاهشان به اینجا انجامید که پودگله، نه وجود تصوری دارد و نه وجود جوهری؛ و در نهایت قائل شدند به اینکه آن وجود جوهری دارد؛ اما جوهرش فاقد تعین است (Priestley, 1999, p.87).

با همهٔ این احوال، می‌توان گفت که پودگله چون بدون اسکندها امکان پدیدآیی ندارد، بنابراین چیزی کاملاً

متمایز از آنها نیست؛ اما در عین حال با آنها این همانی نیز ندارد؛ زیرا اگر پودگله را بالکل غیر از اسکنداهای بدانیم، به دام نظریه آتمن اوپانیشادهای می‌افتیم و اگر آن را همان اسکنداهای بدانیم، حکم به نابودی آن داده‌ایم. این مطلبی است که متون کلاسیک متعددی از قول شخص گرایان مطرح کرده‌اند و بیش از این نمی‌توان تبیینی از دیدگاه آنان ارائه داد؛ اگرچه همچنان ابهام‌های زیادی بر جای می‌ماند (ر.ک: Priestley, 1999, p.53-54).

۳-۳. پودگله، نه مشروط است و نه نامشروط

چنان‌که پیش‌تر گفتیم، طبق وجودشناسی تراودهای، چیزی که نه معدوم است و نه وجود لفظی و اعتباری دارد، در زمره دارماها یا واقعیات نهایی قرار می‌گیرد. شخص گرایان طبق بیان KVVU، پودگله را واقعیت نهایی می‌دانند (KVVU, 1915, book I, part 1)؛ اما آن را در زمره دارماها تلقی نمی‌کنند (Westerhoff, 2018, p.56). دارماها، یا مشروط‌اند یا نامشروط؛ اما بر طبق نظر شخص گرایان، پودگله نه مشروط است و نه نامشروط (KVVU, 1915, book I, part 146). در نگاه شخص گرایان، واقعیات نهایی دو قسم‌اند: ۱. دارماها، که یا مشروط‌اند (شامل گذشته، اکنون و آینده) یا نامشروط (ADK, 2003, section 2, n.2)؛ ۲. پودگله، که نه مشروط است و نه نامشروط (Priestley, 1999, p.104). این مطلبی است که از وجه معرفت‌شناختی در Traidharmakhandaka نیز بر آن تأکید شده است. بر طبق این متن پودگله‌وادهای، چهل سه نوع است:

۱. فقدان شناخت (ajñāna)؛

۲. شناخت نادرست؛

۳. شک و تردید.

مورد نخست، یعنی فقدان شناخت، خود سه مصداق دارد که عبارت‌اند از: ۱. نشناختن امر مشروط؛ ۲. نشناختن امر نامشروط؛ ۳. نشناختن امر تعریف‌ناپذیر (avaktaya)، که یکی از مصداقی‌ش اصل حیات (jiva) است و مترادف با پودگله به کار می‌رود و طبق بیان متن، متمایز از اسکنداهاست (به نقل از: Cousins, 2004, p.89). پودگله به چه معنا واقعیت نهایی است؟ به همان معنایی که تراودهای‌ها در مقام تعریف واقعیت نهایی مطرح کردند: واقعیت نهایی چیزی است که نمی‌توان آن را به چیز دیگری که بر آن تقدم داشته باشد، فروکاست. به این معنا، پودگله واقعیت نهایی است (Williams et al., 2011, p.94)؛ اما در عین حال، پودگله هیچ یک از دارماها نیست.

پودگله وجود فراخی دارد. آن از پیش و ذاتاً، متعین به هیچ یک از تعینات نیست. این عدم تعین، وضعیتی را فراهم می‌آورد که بر اساس آن، پودگله نوعی حالت علی‌السویه بودن و بالقوگی نسبت به نسب و تعینات متعاقب پیدا می‌کند. دارماهای جهان کنونی که طبق نظر شخص گرایان عبارت از سه دارمای گذشته، اکنون و آینده

هستند (زمان به‌مثابه بستر واقعیت)، همگی مشروط و متعین و بنابراین در معرض رنج هستند؛ اما پودگله به سه دلیل مهم ممکن نیست که در زمره امور مشروط باشد:

۱. دارما‌های مشروط منحصر به همان سه مورد یادشده‌اند و پودگله در صورت مشروط بودن، یا یکی از آنهاست یا نیست. اگر یکی از آنها باشد، صحبت از تمایز و تقرر جداگانه آن بی‌معناست؛ و اگر یکی از آنها نباشد، ممکن نیست دارمای مشروط باشد، که همین صحیح است.
 ۲. رنج، ذاتی جهان امور مشروط است و از آن‌گریزی نیست. اگر پودگله جزء امور مشروط باشد، رهایی‌اش از رنج ناممکن خواهد بود و این بدان معناست که وصول به نیروانا برای هیچ انسانی میسر نیست؛ که البته در تعارض کامل با آموزه‌های بوداست.
 ۳. اگر پودگله در حیطه امور متعین و مشروط و ناپایدار باشد، امکان اینکه پذیرنده امر نامشروط باشد، وجود نخواهد داشت. امر مشروط به امر نامشروط مبدل نمی‌شود.
- تمایز دلیل دوم و سوم در این است که دلیل دوم سوئیۀ نجات‌شناختی مسئله را مدنظر قرار می‌دهد؛ اما دلیل سوم به وجه متافیزیکی مسئله نظر دارد. یکی نجات را دستمایۀ اثبات می‌کند و دیگری تبدیل ماهوی را (Cousins, 2004, p.87). بر اساس مبانی مشابهی، همچنین ممکن نیست که پودگله نامشروط باشد. آنچه نامشروط است، نسبتی با امور مشروط ندارد و نمی‌تواند بر روی آنها فعالیت انجام دهد. ازسوی دیگر، امر نامشروط متحمل رنج نمی‌شود؛ اما پودگله در این سطح حیات، با رنج عجین است. بنابراین، پودگله فی‌نفسه نسبت به همه تعینات و نسبت به مشروط بودن و مشروط نبودن، همچنین نسبت به پابندگی و ناپابندگی و وحدت و کثرت، علی‌السویه است (Conze, 1962, p.129).

۳-۴. پودگله بیان‌ناپذیر است

بیشتر بحث‌هایی که در متون کلاسیک درباره مکتب شخص‌گرایان آمده است، صیغه سلبی دارد و بیشتر به این مطلب پرداخته شده است که پودگله چه نیست. این رویکرد سلبی ناشی از تغییری است که با ورود مقوله پودگله، در هستی‌شناسی سنتی بودایی صورت می‌گیرد. بوداییان عمدتاً جهان را در قالب مقولات امر معدوم، امر موجود به وجود اعتباری و امر حقیقتاً موجود تقسیم می‌کردند و این آخری را نیز دارای دو سنخ مشروط و نامشروط می‌دانستند. از نظر شخص‌گرایان، این مقوله‌بندی هستی‌شناختی نابسندۀ است؛ زیرا یکی از مهم‌ترین متعلقات ادراک ما، یعنی «من» را پوشش نمی‌دهد. آنچه تحت عنوان «من» می‌شناسیم و شرط هر نوع ادراک، احساس و خواست است، در مقولات تراوده‌ای تعریف و جایگاهی ندارد. از این جهت، شخص‌گرایان با سنخی از وجود مواجه‌اند که فرض وجودش را ضروری می‌دانند؛ اما اصطلاحات هستی‌شناختی‌ای که در دست‌ریشان قرار دارد، قابلیت تبیین آن را ندارد. بنابراین، بی‌جهت نیست که بیشتر توصیفاتی که از پودگله به‌دست داده می‌شود و

پیش‌تر به آنها پرداختیم، سوئیۀ سلبی دارند. بر همین اساس، شخص‌گرایان نهایتاً قائل به بیان‌ناپذیری پودگله می‌شوند (ADK, 2003, section 3, n.6; SNS, 1953, p.168).

این بیان‌ناپذیری صرفاً حاصل نابسندۀ بودن مفاهیم هستی‌شناختی موجود نیست؛ بلکه به ذات خود پودگله نیز بازمی‌گردد. علی‌السویه بودن پودگله نسبت به سنخ‌های مختلف «بودن»، مستلزم نوعی عدم تعین است. این عدم تعین، که بعدها در مکتب فلسفی مادیمیکا همهٔ لوازم هستی‌شناختی، جهان‌شناختی، انسان‌شناختی و نجات‌شناختی آن توسط فیلسوفانی مثل ناگارجونه (Nāgārjuna)، آریاده (Aryādeva) و چاندراکیرتی (Chandrakīrti) استنباط می‌شود، نهایتاً امکان توصیف ایجابی پودگله را منتفی می‌سازد. توصیف و تبیین، ناظر به تعینات است و آنچه تعین مشخصی ندارد، توصیف نمی‌پذیرد (Thien Chau, 1999, p.158; Conze, 1962, p.130-131). این توصیف‌ناپذیری با شناخت‌ناپذیری نیز همراه است. هیچ یک از مقولات فکری تبیینگر، امکان ایضاح مفهومی پودگله را ندارند؛ زیرا عدم تعین آن، نافی هر گونه تصور ایجابی است. از همین روست که در KVU و از زبان شخص‌گرایان، بارها در برابر این پرسش که آیا پودگله به همان صورتی شناخته می‌شود که دیگر واقعیات نهایی شناخته می‌شوند، پاسخ منفی داده می‌شود (KUV, 1915, book I, part 1). این به‌معنای شناخت‌ناپذیری مطلق پودگله نیست؛ اما با ابزارهای مرسوم شناختی و مقولات فلسفی تراوده‌ای نیز نمی‌توان به درک کنه و ذات آن رسید. به‌قول کونزه، حقیقت آن چنان ظریف است که فقط بوداییان می‌توانند آن را ببینند (Conze, 1962, p.129). آری، این پودگله که فاعل افعال خوب و بد است، این پودگله که از امر ملایم طبع لذت می‌برد و از امر ناملایم رنج می‌کشد، این پودگله که بازپیدایی را تجربه می‌کند و این پودگله که نهایتاً به نیروانا می‌رسد، با همهٔ این احوال، هویت حقیقی آن ناشناخته باقی می‌ماند (Thien Chau, 1999, p.146).

نتیجۀ‌گیری

آموزۀ نفی وجود نفس جوهری، یکی از اصول اساسی اندیشهٔ بودایی است؛ اما همواره محل پرسش بوده و ابهام‌های زیادی را با خود به‌همراه داشته است. بوداییان در پاسخ به این پرسش که در صورت نبود نفس جوهری، پس انسان از چه چیزی/چیزهایی تقوم یافته است، از دارماها یا اسکندهای پنج‌گانهٔ نامتشخصی سخن به‌میان می‌آورند که در کنار هم کارکردهای خود را بروز می‌دهند و انسان را پدید می‌آورند.

در سنت تراوده‌ای، همین بحث صبغۀ نظری پیدا می‌کند و تقسیمی بین واقعیت نهایی و واقعیت اعتباری یا لفظی پدید می‌آید. واقعیت نهایی همان دارماها هستند که به عناصری پیش از خود قابل فروکاهش نیستند و حقیقتاً تقوم‌بخش هستندگان‌اند. اما واقعیت اعتباری به چیزهایی اشاره دارد که نمی‌توان گفت حقیقتاً هستند و واقعیت متمایزی را به خود اختصاص می‌دهند؛ اما ما در سطح فهم عرفی برای آنها واقعیتی اعتباری می‌کنیم (ارابه جدا از اجزایش واقعیتی ندارد؛ اما ما برای آن واقعیتی «اعتبار» می‌کنیم).

اما از همان قرون چهارم و سوم قبل از میلاد، گروهی در میان بوداییان ظهور کردند که در عین آنکه مدعی بودند آموزه نفی نفس جوهری را قبول دارند، هستی‌شناسی دومقوله‌ای تراواده‌ای را نابسند می‌دانستند. از نظر آنان، هم در عبارات منقول از بودا و هم به تبع آموزه‌های او، چیزی به نام «پودگله» (شخص) نیز وجود دارد که با هیچ کدام از دو مقوله پیش‌گفته قابل تبیین نیست. آنان که به واسطه همین دیدگاه به «پودگله‌واده» (شخص‌گرایان) مشهور شدند و تقسیمات مختلفی را نیز پذیرفتند، قائل شدند به اینکه پودگله را باید مقوله متمایزی دانست و آن همان حقیقتی است که ادراک می‌کند؛ احساس می‌کند؛ کارما را بر دوش می‌کشد؛ متحمل بازپیدایی می‌شود و به نیروانا می‌رسد؛ و همه اینها بدون فرض وجود پودگله بی‌معناست.

تحلیل و توصیفی که شخص‌گرایان از چیستی پودگله به دست می‌دهند، بیشتر سویه سلبی دارد و ابهام‌های زیادی نیز با آن همراه است؛ اما به تلخیص می‌توان گفت: ۱. پودگله در عام‌ترین معنای کلمه، وجود دارد (معدوم یا پندار نیست)؛ ۲. واقعیتی نهایی است (قابل فروکاهش به عناصر مقومه پیش از خود نیست)؛ اما هیچ کدام از دارماها یا اسکنداهای نیست؛ زیرا همه آنها فاقد تشخیص‌اند؛ ۳. نسبت به مشروط بودن و نامشروط بودن علی‌السویه است و همین دامنه فراخ وجودشناختی آن است که می‌تواند آن را، هم با اسکنداهای مشروط و هم با نیروانای نامشروط هم‌عنان سازد؛ ۴. نهایتاً اینکه پودگله به واسطه عدم تعینش قابل توصیف نیست و با ابزارهای شناختی مرسوم نیز - اگرچه می‌توان به وجود آن پی برد - نمی‌توان حقیقت آن را شناخت.

منابع

- پاشایی، عسگر (۱۳۸۰). *هینه‌یانه شاخه‌ای از آیین بودا*. تهران: نگاه معاصر.
- چاترجی، ساتیش‌چاندرا و داتا، دریندراموهان (۱۳۸۴). *معرفی مکتب‌های فلسفی هند*. ترجمه فرناز ناظرزاده کرمانی. قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۳). *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*. تهران: امیرکبیر.
- هاشم‌پور، امیر و گراوند، سعید (۱۴۰۳). *پدیدار نه - خود و مسائل پیرامون آن در فلسفه بودا*. پژوهش‌های ادیانی، ۱۲ (۲۳)، ۳۳۲-۳۰۸.
- Chatterjee, S. C., & Datta, D. M. (2005). *An introduction to Indian philosophy* [Mo'arrefi-ye Maktab-ha-ye Falsafi-ye Hend] (F. Nazerzadeh Kermani, Trans.). Qom: Center for Studies and Research of Religions and Denominations.
- Hashempour, A., & Garavand, S. (2024). The phenomenon of non-self (anātman) and its related issues in Buddhist philosophy. *Pazhuhesh-ha-ye Adyani (Journal of Religious Research)*, 12(23), 308–332.
- Pashaei, A. (2001). *Hinayana: A branch of Buddhism* [Hinayana Shakhe-i az Ayin-e Buda]. Tehran: Negah-e Mo'aser.
- Shayegan, D. (2004). *Religions and philosophical schools of India* [Adyan va Maktab-ha-ye Falsafi-ye Hend]. Tehran: Amirkabir.
- Āṅguttara Nikāya: The Numerical Discourses of The Buddha* (2012). Translated by Bodhi Bhikkhu. Boston: Wisdom Publication.
- Bureau, Andre (2005a). *Schools of Buddhism: Early Doctrinal Schools of Buddhism*. In: *Encyclopedia of religion*. Edited by Lindsay Jones. New York: Thomson Gale.
- Bureau, Andre (2005b). *The Buddhist Sects of Lesser Vehicle*. Translated by G. M. Chodron. Paris: École française d'Extrême-Orient.
- Carpenter, Amber (2015). *Persons Keeping Their Karma Together: The Reasons for the Pudgalavāda in Early Buddhism*. In: *The Moon Points Back*. Edited by K. Tanaka, Y. Deguchi, J. Garfield & G. Priest. New York: Oxford University Press.
- Collins, Steven (1990). *Selfless Persons: Imagery and Thought in Theravāda Buddhism*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Conze, Edward (1962). *Buddhist Thought in India*. London: George Allen & Unwin LTD.
- Cousins, L. S (2004). *Person and Self*. In: *Buddhism: Critical Concepts in Religious*

- Studies*. Edited by Paul Williams. Vol II. London: Routledge.
- Duerlinger, James (2003). *Indian Buddhist Theories of Self: Vasubandhu's 'Refutation of the Theory of a self'*. London: Routledge.
- Dutt, Nalinaksha (1978). *Buddhist Sects in India*. Delhi: Motilal Banarsidass.
- Edelglass, W. & Garfield, J. (2009). *Buddhist Philosophy: Essential Readings*. Oxford: Oxford University Press.
- Ganeri, Jonardon (2007). *The Concealed Art of the Soul: Theories of the Self and Practice of Truth in Indian Ethics and Epistemology*. New York: Oxford University Press.
- Gombrich, Richard Francis (2009). *What the Buddha thought*. London: Equinox Publication.
- Hamilton, Sue (1996). *Identity and Experience: The Constitution of the Human Being According to Early Buddhism*. London: Cambridge University Press.
- Harvey, Peter (1995). *The Selfless Mind*. London: Routledge.
- Karunadasa, Y. (2019). *The Thravāda Abhidhamma*. USA: Wisdom Pub.
- Kathāvatthu: Points of Controversy or Subjects of Discourse* (1915). Translated by S. Z. Aung & R. Davids. London: Oxford University Press.
- Lamotte, Etienne (1988). *History of Indian Buddhism*. Translated by S. Webb-Boin. Paris: Peeters Press.
- Lasthaus, Dan (2009). Pudgalavāda Doctrines of the Person. In: *Buddhist Philosophy: Essential Readings*. edited by W. Edelglass & J. Garfield. New York: Oxford University Press.
- Majjhima Nikāya: The Middle Length Discourses of the Buddha* (1995). Translated by B. Nanamoli & B. Bodhi. Boston: Wisdom Publications.
- Mūlamadhyamakakārikā of Nāgārjuna: The Philosophy of the Middle Way* (2006). Translated & Annotated by D. J. Kalupahana. Delhi: Motilal Publication.
- Newland, Guy (1999). *Appearance and Reality: The Two Truths in Four Buddhist Systems*. New York: Snow Lion Pubs.
- Potter, Karl (1999). *Encyclopedia of Indian Philosophies: Buddhist Philosophy from 100 to 350 A. D.* Delhi: Motilal Banarsidass.

- Priestley, Leonard (1999). *Pudgalavāda Buddhism: The Reality of the Indeterminate Self*. Toronto: Centre for South Asian Studies, University of Toronto.
- Ramanan, Venkata (1953). Saṃmitīyanikāya. In: *Visva-Bharati Annals*, V.5, p.153-243, Santiniketan: Visva-Bharati.
- Robinson, Richard (1997). *The Buddhist Religion*. New York: Wadsworth Pub Co.
- Samyutta Nikāya: The Connected Discourse of the Buddha* (2003). Translated by Bhikkhu Bodhi. Boston: Wisdom Publications.
- Thakchoe, Sonam (2023). *The Two Truths in Indian Buddhism: Reality, Knowledge and Freedom*. Boston: Wisdom Publication.
- Thien Chau, B. T. (1999). *The Literture of the Personalists of early Buddhism*. Translated by S. Boin-Webb. Delhi: Motilal Banarsidass.
- Titlin, L. I. (2014). The Concept of Pudgala in the Buddhist School of Pudgalavāda. *RUDN Journal of Philosophy*, (1), 105-111.
- Warder, A. K. (2008). *Indian Buddhism*. Delhi: Motilal Banarsidass.
- Westerhoff, Jan (2018). *The Golden Age of Indian Buddhist Philosophy*. Oxford: Oxford University Press.
- Williams, Paul (2005). *Buddhism: The early Buddhist Schools and Doctrinal History; Theravāda Doctrine*. V.2. London: Routledge.
- Williams, Paul; Tribe, Anthony & Wynne, Alexander (2011). *Buddhist Thought*. London: Routledge.
- Yao, Zhihua (2009). *The Buddhist Theory of Self*. London: Routledge.